



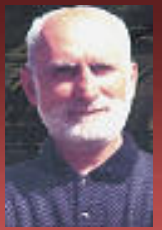
روزانه ها ...



پیوندها قلم ها

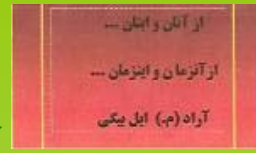


خانه



گاه روزانه های دیروز ... و امروز

آراد (م) ایل بیگی




آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه به انتقاد ؛ تنها برای خواندن ست و ...

447

«

»



آخوندوف

تولد : ۱۸۱۲



عمرگ : ۱۸۷۸

میرزا فتحعلی آخوندوف

سرگذشت مرد خسپس

به اهتمام
« زندگینامه آخوندوف »
بقلم خودش

ترجمه: احمد مهدوی

«زندگینامه‌ی آخوندوف»

بقلم خودش

پدر من میرزا محمد تقی فرزند حاجی احمد، که اجدادش از طوایف ایرانی است، در اناضول جوانی کرد خدای قصبه خالصه بود. بعد از معزولی در سنه ۱۸۱۱م. بزم تجارت بوذیت شکی آمده، در شهر نخجوان دختر برادر آخوند حاجی علی اسفر را بجهت نکاح درآورده است. از این مناسجه او در سنه ۱۸۱۲ بوجود آمده‌ام. بعد از دو سال از این تاریخ حاکم ولایت شکی جعفرقلی‌خان خوبی وفات کرده است. به همین سبب برای ایرانی که در تحت حمایت جعفرقلی‌خان در آن ولایت زندگی می‌کردند قصد معاودت بوطن نموده‌اند پدر من نیز در سلاک ایشان بازاری و فرزندش عازم قصبه خالصه شد، است

بعد از چهار سال معاد من بازن دیگر پدرم، که خدمت من بوده است، بپرا فرشته از شوهرش خواهری کرد که او را با تفک من به نزد عمویش آخوند حاجی علی اسفر که در محاله مشکین و اوسه پیل در مساحت حاکم سابق شکی سلیم‌خان زندگی می‌کرد روانه کند. پدرم خواهش مادرم را قبول کرده او را با من به نزد عمویش فرستاده است. من از این تاریخ از پدرم جدا شده، دیگر او را ندیدم و در نزد عموی مادرم بودم؛ اما در قریه هوراند از دست قیر داغ . بعد از پشمان آخوند حاجی علی اسفر به تعلیم و تربیت من شروع کرده است. اول قرآن را بمن یاد داد؛ بعد از اتمام قرآن آهسته آهسته از کتب فارسی و عربی بمن درس گفتند.

این آخوند حاجی علی اسفر، فاضلی بود ممتاز و از جمیع علوم اسلامی - خواه فارسی، خواه عربی - اطلاع کامل داشته در ا به نزدی قبول کرده، من بین مردم بجای علی اسفر او فاضل مشهور شدم. آخوند حاجی علی اسفر بعد از دو سال از قریه هوراند

(۱) در صورت آشنایی با اسامی به بخش شرح نام‌ها در آخر کتاب مراجعه فرمایید.

(الف)

رفته، مشق خط استملق می‌گرفتم. تا اینکه رفته رفته میان من و این شخص محترم الفت و خصوصیت پیدا شد. دوزی این شخص محترم از من پرسید: میرزا فتاحلی از تحصیل علوم چه منظوری داری؟ جواب دادم که می‌خواهم روحانی بشوم، گفت: می‌خواهی تو دیاکتر و شارالان بشوی؟ تعجب کردم و حیرت نمودم که آیا این چه سخن است، میرزا فتاحی بحالت من نگرسته گفت: میرزا فتاحلی عمر خود را در سف این گروه مکرره ضایع مکن، مثل دیگری پیش گیر. وقتیکه سبب نفرت او را از روحانیون پرسیدم، شروع کرد بگفتن مطالبی که تا آن روز از من مستور بود و عقیدت تا مراجعت پدر ثانیوم از حج میرزا فتاحی جمیع مطالب عرفانیت را بمن تلقین کرد و برده فطرت با از پیش فخرم براتداخت. بعد از این فتنه از روحانیت نفرت کردم و نیت خود را تغییر دادم و بعد از مراجعت پدر ثانیوم از حج به نحو برگشته و باز چندی بخواندن بعضی کتب عربیه از آن جمله بخواندن کتاب خلاصه الحسانه شیخ بهائی مشغول شدم. در این اثنا در شهر نخجوان مکتب روسی گشاده شد. به تهور پدر ثانیوم بخواندن زبان روسی میل کردم. يك سال در این مکتب زبان روسی را یاد می‌گرفتم، چون بزرگ شده بودم زیاده از يك سال نتوانستم که در اینجا مشغول آموختن بشوم. بعد از يك سال در تاریخ ۱۸۳۴ پدر ثانیوم مرا برداشته به تفلیس آورد و به سردار روس و بارون روزین، عریضه داد و توقع کرد که مرا در دفتر خان خود بخدمت مترجمی زبانهای شرقی برانند و يك نفر از مترجمان روسی را نیز به تعلیم من مقرر فرماید تا که در زبان روسی دانستن من قوت گرفته باشد. نمیدانم که بچه زبان از این سردار شکر گذاری بکنم. این امیر فرشته خصال خواهش پدر ثانیوم را فوراً قبول کرده التفاتها در حق من ظاهر فرمود که از وصف آنها عاجزم و از آن تاریخ تا امروز من در حضور سرداران قفقازی در منصب مترجم زبانهای شرقی متمم و از هر يك ایشان انواع التذات و مرحمتها دیده‌ام و در جمله او باجماع دارم و صاحب نشان کولونلی شدم. خاصه از ژنرال فیلک مدرسان، دکلیاز و اراشوف، مرحوم شاکرم که بعد از و بارون روزین، ولینت نامنوی من بود و بواسطه التفات این امیر کاروان و حکیم در من قابلیت تصنیف بروز کرد. شش کدی یعنی تعقیل در زبان ترکی آذربایجانی تألیف کردم و معروضی داشتم. مورد تحسین زید و مشمول انعامات و افترا آمدم. تعقیلاتم را در تیار تفلیس و

(ب)

مؤسسه مطبوعاتی عطائی تقدیم میکنند



تلفن: ۳۱-۳۳-۳۳

فهرست عناوین جلدات:

زندگینامه آخوندوف (الف) تا (ج)	۱
سه کلام از مترجم	۵
نگاهی به سرگذشت مرد خیس	۹
آغاز متن نایشنامه	

- ناشر: مؤسسه مطبوعاتی عطائی - تهران
- چاپخانه: سازمان چاپ آسمان
- تعداد چاپ: دو هزار نسخه
- چاپ اول: اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ (آوریل ۱۹۷۱)
- چاپ مجدد و استناده برای نمایش: با اطلاع مترجم

شماره ثبت کتابخانه ملی

۱۳۴

۳۵۰/۲/۹

بمیان ایل انکوت قرا داغ کوچ کرده و در اوج دولی بگلوه ساکن شد. در آن اوقات مطبوعاتی خان شروانی نیز نزدیک تداقات ایل انکوت در محفل دومم بشکرلو مسکن داشت.

از این خان حمیده خصال پدر ثانی من حسابها دیده است و تیکویی‌های زایدالموصف مشاهده کرده است که از تقریر بیروست. در این اثنا که تاریخ مسیحیه ۱۸۴۵ بود، برادر بزرگم آخوند حاجی علی اسفر، محمد حسین نام از ولایت شکی بحال انکوت آمده او را با من و مادرم بوطن مالوف در آورد. آخوند علی اسفر در سال اول به شهر گنجه وارد شده و اینجامسک کرده اتفاقاً در سال آینده محاربه دولت ایران با دولت روسیه واقع شده.

مسئوبیکه در این محاربه با آخوند حاجی علی اسفر و میاثنی دو داده است و بلیاتیکه ایشان دچار آنها شده‌اند و از جمیع اموال و اجناس خودشان که در قلمه گنجه بتاراج رفته است، محروم مانده‌اند. کتب گشته‌اند گنجایش تحریر ندارند. البته: بعد از شکست لشکر ایران آخوند حاجی علی اسفر با عیال خود به شهر نخجوان آمده آرام گرفت و در اینجا در قریب من کمال اهتمام بصرف داشته و زبان فارسی و عربی را بمن خوب یاد داده حتی مرا بتکمیل زبان عربی مثل طلاب از کیه دانشگاه سفاد کرد.

در اول سال ۱۸۴۲ آخوند حاجی علی اسفر با فرج حج پیش آمد و مراد گنجه در نزد آخوند ملا حسین بخواندن کتب منطقیه و فقهیه گذاشته، خودش عزم مکه شد.

تا این تاریخ من بقی از خواندن زبان فارسی و عربی چیزی نمیدانستم و از دنیا این خبر بودم و مراد پدر ثانیوم این بود که من تحصیل علوم عربیه را تمام کرده در سلاک روحانیون تپیش بکنم. اما قضیه دیگر دو داده باعث نسخ این نیت شد. تفصیل آن ایست:

در یکی از حجرات مسجد گنجه از اهل این ولایت شخصی مهم بود میرزا فتاحی نام که علاوه بر انواع و اقسام دانش خط استملق را خیلی خوب می‌نوشت. من بفرمایش پدر ثانیوم هر روز پیش این شخص

(۱) هر چه که به خطه (...) به تاز رفته، به معنای آنست که مقداری مطلب حذف شده. و این کار بده ملاحظاتی صورت گرفته است. با عرض معذرت. ام

(ب)

از اسلامبول بی گشتم و او کین دولت عثمانی، اگر چه خدام در خصوص تغییر القبا به ... مقبول نیفتاد اما بخود نشن عجیده، باقرمان نسبین در خصوص تغییر القبا اعلام کردند.

از میرزا حسین خان در اسلامبول مرارتهاچشیدم که ذکر همه آنها باعث مدح است. مشارالیه سابقاً در تفلیس کفول دولت خود بود و بنا بر دلباطن عداوت شدید داشته است. لیکن من اعداوت او غافل بوده و او را دوست خود پنداشته در خانه او منزل کردم. عاقبت عداوتش بروز کرد و در پیش جمیع وزرای عثمانیه مرا بدخواه و بددولت اسلام نشان داد. از قراریکه معلوم شد سبب عداوتش این بود که من در تمثیلات ترکی اخلاق و اطوار دمیله آیرانیا را رهجو کرده ام، چنانکه شرط فن در ارم است، چون مشرقیه فن درام را و شرو را آنرا نمی فهمد و از علوم دنیا بالکله بی بهره است و بنابر اذحیله گری و تزویر و بخل و حسد و حرص و طمع قبلیت دیگر ندارد لهذا چنان قیاس میکند که این حرکت از بعضی من نسبت بایرانین ناشی شده است. بند از بروز عداوتش از منزلش بیرون آمدم و در جای دیگر منزل کردم. بعد از عداوت خود به تفلیس در خصوص خپل القبا کتابچه دیگر به نیران فرستادم. در این کتابچه اشکال حروف را منقطع قرار داده بودم و اینک با از درس علما در مخط را سابق سابق از طرف دست راست بطرف دست چپ نشان داده بودم. در طهران نور باین خیال ملذت نداشتند و این خیال الان در میان طراحان بر نامه و مسؤولان نمود آموزشی، اسلامبول مسئله گفتگو و مایه مباحثه است. دیگر در باب مسئله القبا با اجازت بزرگان دولت خود بمسجد اعظم عثمانی عالی رتبتا کتابچه دیگر از تفلیس فرستادم با مقدم کریتکا بخیرالایات و تصورات یک نفر از دانشمندان عثمانی سعادی افندی نام که در خصوص عدم تغییر القبا به قلم آورده بود این کتابچه نیز بی ثمر ماند. در خصوص القبا منظومه میی در زبان فارسی گفته گزارش را در آن منظومه بیان نموده ام.

۱- در اصل: «پروفر بیان و قوسور و اتوری» اسم

(ع)

که احداث کرده ای این امیر فیاض است، در آوردند. از حصار مجلس تیاتر آفرینها و تدریفاها منتهم.

بعد از آن وحکایت یوسف شاه را باز در زبان ترکی تصنیف کردم. این هفت تصنیف بزبان روسی ترجمه شده. بچاپ رسیده است و در خصوص آنها تعریف نامه ها در مسووعات پترمیورگه و برلین بقلم آمده است.

در سنه ۱۸۵۷ مسیحیه از برای تقویر القبا به عربی در زبان فارسی کتابچه ای تصنیف کردم و دلایل و حروب تغییر آنرا در این کتابچه بیان نمودم در سنه ۱۸۶۳ از امیران و ذواته الفخیم جانتین قفقاز و گراندوف درخانیله اجازت حاصل کرده برای اعلان این خپل عازم اسلامبول شدم. جمیع مخارج سفر را حضرت گراندوف از خزینه مرحمت فرمود و وزیرش گروزیشتونر با پایچی روس در اسلامبول کاغذ نوشت که در باب انجام مطلب من در نزد اولیای دولت عثمانی لازمه تقویت مملوئ دارد. کتابچه تقویر القبا را دبیر فری در اتامان ایلیچی روس بعد از عظام عثمانی قوامیاشا پیشنهاد کردم و تمثیلات ترکیه و سکاوت یوسف شاه را نیز نشان دادم. کتابچه را در جمعیت علمیه عثمانیه بفرستادم و ملاحظه کرد و در حر خصوص مبولش یافتند و تحسین نمودند ولیکن تجویز اجرائش را ندادند. علت اینکه باز برای عمل چپ در این کتابچه القبا به بواسطه اتصال حروف در ترکیب کلمات صوابت مشاهده می شد. گشتم که در ایضورت باید تغییر کلی به القبا به ... داده شود. یعنی حروف القبا به عربی نیز مانند حروف خطوط اروپائیان باید [بریند- بریده و] مقطع باشند و خط از طرف دست چپ بطرف دست راست نوشته شود و تمثها بکلی مسقط گردند و اشکال حروف از القبا به لاتین منخوب گردد و حروف مدادار کلا در پهلوی حروف بی صدا مرقوم شوند. خلاصه القبا به سیلابی بدل بالقبا به آتانیی شود. در قبول این دای نیز علما و وزرای اسلامبول موافقت نکردند و عداوت وزیر مختار ایران مقیم اسلامبول میرزا حسین خان نیز نسبت بمن مؤوی عدم موافقت عثمانیان شد. خلاصه بی ایل مر ام

۱- لنین گراد کنونی.

۲- در اصل: «القبا به اسلام».

(ج)

بعد از این ماجرا به رضائلی خلاصه ایته، که ملحققات دوست المغانرا تصنیف کرده است، کریتکای مختصر نوشته پهران فرستادم و بعد از یک سال یک قصیده شاعر تهرانی سرورش تخلص ملقب بشمس الشعرا کریتکا نوشته به آشنایان خود در تهران ارسال داشتم. و بعد از چندی ... برای بیدار کردن طوایف آسیا از خواب غفلت و نادانی ... تصنیف و کمال التوله شروع کردم.

این کمال الدوله تهییتست که تالیرش بدین وسوح و بدین دلایلتا امروز در حق دین اسلام بقلم نیامده است. نه بدین سبب که حکمای اسلامیة بطلایش واقف نبوده اند، خیر بلکه واقف بوده اند، اما هیچ کس از ایشان باطهار معلومات خود تصریحاً اجازت نکرده است.

الان سال عمرم از شصت گذشته است. از مرحمت دولت روسیه در خدمت مقرر مقیم و از حمایتش بهره منتم. یک نفر پس دارم، یک نفر دختر. دختر مرا بیغور دانام. سرم بیست ساله است و مراتب علیرا در غنائیه تعلیمی تمام کرده. زبان روسی و فرنگی را بسیار خوب میدانند و بزبان فارسی و عربی نیز آشناسند و در سنه ۱۸۷۴ در اول ایون برای تکمیل علوم به دانشگاه بلژیک^۱ رفته در آنجا به تحصیل علم میندسی مشغول است.^۲

* * *

آخوندوف پس از این تاریخ چندی نیز به زندگی افتخار آمیز خود ادامه داد، سرانجام در ۶ مارس ۱۸۷۸، در سن ۶۴ سالگی دیده از جهان فرو می بندد و در گورستان مسلمانان تفلیس به خاکس می سپارند.

^۱ - در اصل: «اوبی ویرسیت بلجیک».

^۲ - نقل از کتاب «الایچی و پرمکتوبات میرزا فتحعلی آخوندوف»، گردآورنده: حمید محمد زاده. ردکتور: حمید آراسلی، ص ۳۴۹ تا ۳۵۵. از نشریات فرهنگستان علوم جمهوری خوددی سوسیالیستی آذربایجان - باکو - ۱۹۶۳.

(ح)